جلسه 744

سه شنبه 19/02/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

قبل از اینکه ادامه بحث اختلاف قراءات قرآن را مطرح کنیم یک نکته ای از بحث حجیت ظواهر کتاب مانده عرض کنم:

مرحوم آقای صدر استدلال کرده برای حجیت ظواهر کتاب به روایاتی که مفادش این است که کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود، شرط ضمن العقد اگر مخالف کتاب باشد مردود است.

ایشان فرموده اند اگر مراد از کتاب الله خود دال باشد، که این کل شرط خالف کتاب الله اطلاق لفظی اش اقتضاء می کند که این دال معتبر است چه نص باشد و چه ظهور. واگر مراد از کتاب الله مدلول باشد یعنی حکم دل علیه الکتاب، به اطلاق مقامی اقتضاء می کند که این ظواهر کتاب که کاشف از آن مدلول هستند حجت باشند. چرا؟ برای اینکه وقتی که شما به مردم می گوئید شرطی که مخالف حکمی است که در کتاب هست این شرط نافذ نیست، وبه مردم نمی گوئید که برای کشف این حکم در قرآن چه راهی را انتخاب کنید، همان راهی را می روند که در سیره عقلائیه است و آن تمسک به ظهورات است. شبیه اینکه شما به مردم می گوئید آب سبب طهارت است. کیفیت تطهیر با آب را به مردم بیان نمی کنید، خب این اطلاق مقامی اش اقتضاء می کند که شما همان کیفیت عقلائیه را قبول دارید و الا بیان می کردید که ما کیفیت دیگری را پیشنهاد می کنیم. خب کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود هم اگر بخواهد بگوید شرطی که مخالف حکم ثابت به کتاب است که مدلول کتاب می شود این شرط مردود است وره کشف این حکم ثابت به کتاب را بیان نکند، به اطلاق مقامی اقتضاء می کند که همان راهی را که عقلاء برای کشف واقع و مراد جدی طی می کنند و هو التمسک بالظواهر همان راه را شما تأیید کرده اید.

بعد ایشان فرموده اند: اگر شما بگوئید این احادیث که می گوید کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود معارض هست با این ادله ای که اقتضاء می کند نهی از تفسیر قرآن به غیر طریق اهل بیت را که می گوید تفسیر قرآن فقط از طریق اهل بیت باشد. ایشان می گوید برفرض معارضه بکند نسبت عموم من وجه است، مورد افتراق نهی از تفسیر قرآن من غیر طریق اهل البیت مواردی است که متشابه هست، نه ظاهر است ونه نص. مورد افتراق کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود مخالفت شرط است با نص کتاب. مورد اجتماع شرطی است که مخالف است با ظهور کتاب. تعارض می شود به عموم من وجه. وچون مورد افتراق کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود که مخالفت با نص وصریح قرآن است نادر است لندرة آیات صریحة فی القرآن الکریم فی آیات الاحکام که بخواهد شرط مخالف نص صریح قرآن باشد، ولذا اگر مورد افتراق یک خطابی نادر بود کالنص می شود در مورد اجتماع، وباید او را مقدم کنیم بر آن عام دیگر. کل شرط خالف کتاب الله مورد افتراقش مخالفت شرط است با نص صریح قرآن که نادر است. مورد اجتماع را اگر از او بگیریم بدهیم به آن خطاب نهی از تفسیر قرآن من غیر طریق اهل البیت می شود تخصیص به فرد نادر، واین مستهجن است، ولذا باید این مورد اجتماع را بدهیم به خطاب کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود. نتیجه این می شود که شرطی که مخالف نص یا ظاهر قرآن است مردود است و اعتبار ندارد.

و اگر کسی اصرار کند بگوید نه غیر تعارض وتساقط راه دیگری ما قبول نداریم. ایشان می گوید بسیار خوب، بعد از تساقط نوبت می رسد به استصحاب بقاء حجیت ظواهر کتاب که قبل از صدور این روایات ناهیه از تفسیر من غیر طریق اهل البیت این ظواهر حجت بوده، بعد شک می کنیم در رفع و نسخ این حجیت، استصحاب می کنیم بقاء آن را.

اقول: این فرمایشات به نظر ما ناتمام است. کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود این با عرض احادیث بر کتاب فرق می کند. عرض احادیث بر کتاب مفادش این است که شما ظواهر کتاب را بسنجید و مقیاس قرار بدهید، حدیثی که مخالف این ظواهر کتاب بود را طرح کنید. چون حمل کنیم این روایات را بر طرح اخباری که مخالف نص صریح کتاب است این فرد نادر هست و عرفی نیست.

اما در کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود، اینطور نیست. ما می گوئیم کل شرط خالف کتاب الله به برکت تفسیر اهل بیت، به برکت روایات اهل بیت بفهمیم که این شرط مخالف کتاب الله است، چه اشکالی دارد؟ این که مورد نادر نمی شود. خالف کتاب الله، اما کشف از اینکه این شرط مخالف کتاب الله است به برکت روایات اهل بیت بوده است. این مورد افتراق نادر نمی شود.

در اخبار عرض بر کتاب شما مقیاس را کتاب قرار دادید می خواهید صحیح بودن وسقیم بودن حدیث را با قرآن بسنجید. اما اینجا شرط را می خواهید بروید صحیح بودن و فاسد بودنش را با کتاب بسنجید، چه اشکالی دارد بگوئیم با روایاتی که مؤید است به روایات اهل بیت. شرطی که مخالف حکم ثابت به کتاب است فاسد است. و کاشف از اینکه این شرط مخالف حکم ثابت به کتاب است روایات اهل بیت باشد. هم شرطی که مخالف نص کتاب است مشمول این خطاب می شود، وهم شرطی که مخالف ظاهر کتابی است که فسر فی الروایات. این مورد نادر نیست. وقتی نادر نشد پس نگوئید حمل بر فرد نادر لازم می آید. شما فکر می کنید مورد افتراق برای کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود فقط آن شرطی است که مخالف نص صریح قرآن باشد؟ نه، ممکن است مخالف ظاهر قرآن باشد ولکن ظاهری که اهل بیت آن را امضاء کرده اند. بعد از اینکه اهل بیت تأیید کردند این تفسیر را از قرآن، که قرآن نهی می کند از دروغ گفتن، قرآن نهی می کند از ربا خوردن، به برکت روایات اهل بیت فهمیدیم که ربا خوردن در غیر ربای بین والد وولد و امثال آن حرام است، این را فهمیدیم. وقتی این را فهمیدیم مؤید شد به روایات اهل بیت، آنوقت این شرط هم می شود مصداق شرط مخالف کتاب. این هم داخل در مورد افتراق است. چون این شد تفسیر به برکت اهل بیت. آنی که مورد افتراق کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود است فقط شرط مخالف نص صریح قرآن نیست. بلکه شرط مخالف ظاهر قرآن که مؤید است به تفسیر اهل بیت علیهم السلام.

وقتی این شد مورد افتراق، دیگر حمل این کل شیء خالف کتاب الله فهو مردود بر این مورد افتراق حمل بر فرد نادر نمی شود. مخصوصا که محتمل است کل شیء خالف کتاب الله مثال عرفی باشد برای شرط مخالف حکم الله. یعنی بیان آخری است از همان روایاتی که می گوید المؤمنون عند شروطهم الا ما احل حراما أو حرم حلالا. حالا ما نمی خواهیم کلام محقق اصفهانی را بگوئیم که آقای خوئی هم تأیید کرده است که مراد از کتاب، کتاب تشریعی خداست نه خصوص قرآن، یعنی حکم الله. نه، ما این را نمی گوئیم. ظاهر کتاب همین قرآن کریم است. ولکن ممکن است این مثال عرفی باشد برای شرطی که مخالف حکم الله است، وما به تفسیر معتبر مخالف حکم الله بودن این شرط را از قرآن کریم به دست آوردیم. اینکه فرد نادر نمی شود.

إن قلت: فوقش شما می گوئید فرد نادر نمی شود اما تعارض به عموم من وجه که می کنند با آن روایاتی که نهی می کنند از تفسیر از غیر طریق اهل بیت.

قلت: می گوئیم اولا این روایات ممکن است حاکم باشد. إنما یعرف القرآن من خوطب به. یا ما ورثک الله حرفا منه. اگر این روایات را اخذ کنیم و جوابهای قبلی را ندهیم این می شود حاکم. کل شرط خالف کتاب الله می گوید بفهمید که این شرط مخالف کتاب است. حالا در شبهه مخالفت کتاب چه باید کرد بحث دیگری است، اما شرطی که می دانیم مخالف کتاب است او مسلّم مردود است. خب مخالف کتاب را به صرف مطالعه قرآن نمی شود فهمید، إنما یعرف القرآن من خوطب به، باید با تفسیر اهل بیت فهمیم.

ثانیا: برفرض شما بگوئید من حکومت را قبول ندارم که این إنما یعرف القرآن من خوطب به حاکم باشد، یا من فعلا نظرم به این روایات ناهیه از تفسیر قرآن است من غیر طریق اهل البیت، برای آن إنما یعرف القرآن من خوطب به جواب دیگری می دهم. می گوئیم بسیار خوب تعارض به عموم من وجه شد پذیرفتید که مورد افتراق در کل شرط خالف کتاب الله فهو مردود نادر نیست، خب در مورد اجتماع تعارض وتساقط می کنند. بعد از تعارض وتساقط جناب آقای صدر دیگر استصحاب حجیت چیست؟ مگر ما احتمال نسخ می دهیم؟ این روایات کاشف از این است که از اول اسلام ظواهر کتاب حجت نبوده است، نه اینکه تا زمان امام صادق علیه السلام حجت بوده بعد نسخ شده است. تأخیر بیان از وقت حاجت هم که در شرع کم له من نظیر. مصلحت نبوده از اوائل بعثت بیان کنند این مطلب را، وقتی مصلحت در بیان شد بیان کردند خود پیغمبر هم بیان کرد طبق آن روایات من فسر القرآن برأیه که تفسیر قرآن به رأی نکنید. شاید از زمان امکان عرفی ردع که مصلحت در ردع بود پامبر ردع کرده است. واین خلاف فهم عرفی وظاهر عرفی است که بگوئیم اگر این روایات ثابت شده پس نسخ شده است حجیت ظواهر کتاب. تا حالا حجت بوده بعد از این حجت نیست. نه، تا حالا چون سکوت کرده اند می گوئید امضاء شده حجیت؟ خب هر سکوتی که کاشف از امضاء نیست، سکوت در سرائط مناسب کاشف از امضاء است نه سکوت در اول شریعت که هنوز احکام تشریع و بیان نشده است. یک قولوا لااله الا الله تفلحوا گفته اند و مردم با همین لااله الا الله نجات پیدا می کردند. آن موقع که دیگر نمی شود بگوئیم پیغمبر روز اول نفرمود قولوا لااله الا الله تفلحو ولاتفسروا آیات القرآن. ولو عام البلوی بوده ولی تا حالا مهمل گذاشته اند مصلحت نبوده در ردع، این می شدود اهمال نه امضاء.

حالا غیر از اینکه استصحاب حجیت استصحاب در شبهات حکمیه است و همه قبول دارند. ویکی مطلبی هم ایشان می گفت که می گفت آیه لاتقف ما لیس لک به علم ارشاد است به عدم حجیت غیر علم، این بیان آقای صدر اگر درست بشود که دیگر اماره بر عدم حجیت غیر علم داریم الا ما خرج بالدلیل، دیگر نوبت نمی رسد به استصحاب بقاء حجیت عند الشک، چون اماره بر استصحاب مقدم می شود. حالا آقای صدر این را در یک جایی گفته خیلی نمی شود او را مؤاخذه کرد.

در بحث اختلاف قراءات ما عرض کردیم این قراءات سبع هیچکدام متواتر نیست بکله حجت هم نیست. فقط جائز است انتخاب یکی از این قرائتهای متعارفه در نماز و غیر نماز. حتی به نظر ما اگر قرائتی از قراءات سبعه متعارف ومعروف نبود در زمان ائمه علیهم السلام، به درد نمی خورد. چون سیره وروایات می گوید اقرئوا کما یقرأ الناس یعنی متعارف ناس. عبدالباسط چند جور می خواند و قالت هیت لک را و تکرار می کند. اینها که اعتبار ندارد. قرائت معروفه فی زماننا هذا اعتبار ندارد، باید احراز کنیم قرائت معروفه فی زمان الائمه را. دیدم آقای حکیم خوب دقت کرده در تعلیقه عروه می گوید احوط این است که انتخاب کنیم قرائت معروفه فی زمان الائمه را، چون بیشتر از این ما دلیل نداریم. مقتضای اصل اولی احتیاط بود، به سیره وروایات از این احتیاط رفع ید کردیم به این مقدار. ولذا ما اشکال به ذهنمان می آید که کسی در نماز بجای اینکه صراط را با صاد بگوید با سین بگوید. معلوم نیست این معروف بوده در زمان ائمه علیهم السلام. بله آنی که معروف بوده مثل مالک وملک اشکال ندارد، اما سراط محرز نیست که معروف بوده است. ولذا اینکه در عروه دارد که قرائت قراء سبعه بلکه غیر قراء سبعه مجزی است، به نطر می رسد که نسبت بین قرائت معروفه وقرائت قراء سبعه عموم من وجه است. ممکن است یکی از قرائتهای قراء سبعه معروف نباشد در بین مردم، و ممکن است یکی از قرائت های غیر قراء سبعه معروف باشد بین مردم. نسبت عموم من وجه است.

اگر دلیل سیره باشد که معلوم است لبی است، قدر میتقن معروفیت قرائت فی زمان الائمة است، روایت هم الان می خوانیم بیش از این ظهور ندارد که مردم الان را یعنی مردم زمان ائمه علیهم السلام را نگاه کنیم. روایتش را بخوانم:

روایت اول روایت سالم ابی سلمه بود: قرأ رجل علی ابی عبدالله علیه السلام وأنا استمع، قرأ حروفا من القرآن لیس علی ما یقرأه الناس. فقال ابوعبدالله علیه السلام مه (یعنی اسکت) کفّ عن هذه القراءة اقرأ کما یقرئوا الناس حتی یوم القائم علیه السلام، فإذا قام القائم علیه السلام قرأ کتاب الله عزوجل علی حده و اخرج المصحف الذی کتبه علی علیه السلام. و قال (امام فرمود) اخرجه علی علیه السلام الی الناس حین فرغ منه وکتبه فقال لهم هذا کتاب الله کما انزله علی محمد صلی الله علیه وآله، فقالوا هو ذا عندنا مصحف جامع فیه القرآن لا حاجة لنا فیه (احتیاجی به قرآن تو نداریم)، فقال اما والله ما ترونه بعد یومکم هذا ابدا، إنما کات علیّ أن اخبرکم حین جمعته لتقرأوه. البته این اختلاف بن مصحف امیرالؤمنین وبقیه مصاحف دلیل بر تحریف قرآن نیست. ممکن است اختلاف به ترتیب یا اختلاف به قرائت بوده است، یا عرض کردم اختلاف به قرائت هم گاهی به زیاده یا نقیصه بعض حروف بوده است. فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی که در قرائت اهل بیت است، خب الی اجل مسمی یک جمله بیشتری است. و این مقدار از اختلاف قرائت دلیل بر تحریف قرآن به اینکه یک آیه ای کم شده یا اسماء ائمه علیهم السلام حذف شده نبود.

این روایت دارد اقرأ کما یقرأ الناس. این ظهورش در چیست؟ آیا یعنی ما نگاه کنیم اگر اهل سنت اصلا طرز تفکرشان عوض شد و با یک قرائت جدید قرآن خواندند ما هم تابع آنها بشویم؟ این خلاف ظاهر است. ظاهرش این است که این قضیه خارجیه است اقرأ کما یقرأ الناس یعنی همین مردمی که الان هستند در زمان ائمه علیهم السلام همانطوری که آنها می خوانند شما بخوانید.

سؤال وجواب: اقرأش حتی یقوم القائم علیه السلام است نه اینکه کما یقرأ الناس حتی یقوم القائم علیه السلام.

روایت دیگر که سندا ضعیف است سهل بن زیاد نقل می کند تا می رسد به سفیان بن صمت، که حالا برفرض درباره سهل بگوئیم الامر فی سهل سهل و او را هم که همه قبول ندارند، اما سفیا نبن صمت را که دیگر نمی توانید توثیق کنید. دارد که: اقرئوا کما علّمتم. یعنی همینی که به شما در مکاتب یاد می دهند و عامة الناس به شما یاد می دهند.

روایت سوم: سهل بن زیاد عن محمد بن سلیمان علیه السلام نبعض اصحابه. این هم که مرسل هست. دارد که: عن ابی الحسن علیه السلام قلت له جعلت فداک إنا نسمع الآیات من القرآن لیس هی عندنا کما نسمعها فهل نعص؟ قال لا، اقرئوا کما تعلمتم فسیجیئکم من یعلمکم.

این بیش از این دلالت نمی کند که قرائت متعارفه زمان ائمه علیهم السلام مجزی است.

واین را هم توجه داشته باشید که هیچ دلیلی بر جواز استدلال در فقه بکل قرائة متعارفة نیست. اکتفاء به قرائت در نماز و غیر نماز، اما استدلال می توانید بکنید به یکی از این قرائتها، که ولاتقربوهن حتی یطهرن که فی بعض القراءات و حتی یطهّرن فی بعض القراءات نمی توانید بگوئید من به هر دو می توانم استدلال کنم. اقرئوا کما یقرئوا الناس نه اینکه احتجوا بکل ما یقرئوا الناس، اینکه نیست.

سؤال وجواب: اطلاق دارد وقدر متیقن از قرائت که قرائت فی الصلاة است.

سؤال وجواب: قرائت حفص ازعاصم قرائت معروفه است.

اما سند این روایات: آقای خوئی فرموده هر سه سند ضعیف هستند. چون این سالم بعض نسخ دارد سالم بن ابی سلمه، سالم بن ابی سلمه، سجستانی است که ضعیف است. ما عرض کردیم قطعا این نسخه اشتباه است. شما بگردید بزنید عبدالرحمن بن ابی هاشم بعدش یا عن ابی خدیجه است یا عن سالم ابی سلمه هست. دو مورد پیدا کردیم که سالم بن ابی سلمه آن هم نسخه بدل داشت. اصلا راوی کتاب سالم ابی سلمه یعنی ابی خدیجه جناب عبدالرحمن بن ابی هاشم است. لذا انسان علم عرفی پیدا می کند که این سالم ابی سلمه همان ابوخدیجه است نه سالم بن ابی سلمه سجستانی.

ابوخدیجه مشکلش این است که شیخ طوسی در فهرست گفته ضعیف. در استبصار هم که داشت که ضعیف عند اصحاب الحدیث لما لا احتیاج الی ذکره. گفته می شود که با توثیق نجاشی وابن فضال تعارض می کند.

آقای خوئی ره در رجال گفته نه، ما قطع داریم که کلام شیخ طوسی در فهرست اشتباه است. چطور؟ می گوید فهرست را ببینید می گوید سالم بن مکرم ومکرم ابوسلمة ضعیف. می فهمیم که شیخ طوسی اشتباهی فکر کرده سالم بن مکرم همان سالم بن ابی سلمه است، چون می گوید مکرم و مکرم ابوسلمة. فکر می کند یک نفری بود به نام سالم بن ابی سلمه که همان سجستانی بود کنیه اش هم ابوخدیجه است، آنوقت سجستانی هم که ضعیف بود نجاشی تعبیر می کند که حدیثه لیس بنقی. شیخ طوسی فکر کرده این ابخدیجه ما هم همان سالم بن ابی سلمه سجستانی است پرونده او را داده زیر بغل ابوخدیجه. فرموده قطع داریم که کلام شیخ طوسی ناشی است از یک اشتباه، لذا او را رها می کنیم می رویم سراغ توثیق نجاشی و ابن فضال.

اقول: واقعا فرمایش ایشان عجیب است. ما اولا خیلی برایمان واضح نیست که شیخ اشتباه کرده است. شاید سالم بن مکرم هم کنیه خودش ابوسلمه است و هم کنیه پدرش. نمی شود؟ پس چرا هم امام کاظم و هم امام رضا سلام الله علیهما کنیه شان ابوالحسن است. اگر بگوئید این بعید است، می گوئیم برفرض شیخ طوسی اشتباهی کنیه ابوسلمه را که مال خود سالم بن مکرم است زده به پدرش، این اشتباه باعث می شود بگوئیم شیخ یک اشتباه بزرگ دیگری هم کرد، وآن این است که این سالم بن مکرم که خودش در فهرست می گوید ابوخدیجه این سالم بن مکرم را شیخ با سالم بن ابی سلمه سجستانی اشتباه گرفته است، وچون او ضعیف بوده شیخ فکر کرده که این همان است و این هم ضعیف است. اینها دیگر از کجا؟ حالا شیخ یک اشتباهی کرده راجع به کنیه سالم بن مکرم فکر کرده این کنیه پدرش هست، اما دیگر اشتباه هم کرده این آقا را با سالم بن ابی سلمه سجستانی یکی گرفته، وچون او ضعیف بوده راجع به این سالم بن مکرم گفته ضعیف؟ ما این راه را قبول نداریم. اگر بناست از این راه سالم بن مکرم را توثیق کنید درست نیست.

پس فقط همان مطلب دیروز می ماند که شیخ در استبصار می گوید ضعیف عند اصحاب الحدیث لما لا احتیاج الی ذکره، ما مطمئنیم که نقطه ضعفی که لااحتیاج الی ذکره غیر از همانی که کشی گفته که کان من اصحاب ابی الخطاب، ابوالخطاب اباهی گری را رواج داده بودند فرقه ضاله بودند، نقطه ضعف است در زندگی انسان. فرق دارد با سنی، خب زراره هم سنی بوده شیعه شده پس چرا نمی گویند عیب داشت؟ سنی شیعه بشود مهم نیست، اما آدم برود فرقه ضاله ای مثل ابوالخطاب که اباهی گری را ترویج کنند همه کشته بشوند فقط این زنده بماند با جراحت وبعدش هم توبه کند، این نقطه ضعف است دیگر. گفت دزد را که نمی آوردند امام جماعتش کنند. مردم اینجور فکر می کنند و این نقطعه ضعف است. این نقطه ضعف در ذهن شیخ طوسی بوده، به نظر ما چیز دیگری نمی آید، واین هم که توبه کرده. ولذا ابوخدیجه ثقه است روایت اول را ما معتبر می دانیم. والحمد لله رب العالمین.